

## راست، چپ، و چشم انداز انقلاب در ایران

حمید تقوائی



گفتیم این انعکاسی است، پاسخی است از جانب بالائی‌ها به جنبش سرنگونی طلبانه مردم. و آنچه تعیین کننده است این جنبش مردم است و دعوی جناحها عکس العملی نسبت به این جنبش است. همانطور که همانموقع خامنه ای گفت جناحها دو بال نظام اند و هر دو را رژیم لازم دارد. درست میگفت، رژیم هر دو بال را لازم داشت تا مثل خفاش خون مردم را بمکد و به حیات نکبتبارش ادامه دهد.

ما آنموقع این را گفتیم و خیلی از نیروهای اپوزیسیون ما را افراطی و مالیخولیایی و غیر واقع بین خطاب کردند. چند سال وقت لازم بود تا همه بفهمند حق با ما بود. در شرایطی که پروژه خانم شیرین عبادی مطرح شد دیگر حرفی از اصلاحات و دو خرداد در میان نبود. جنبش سرنگونی جلو آمده بود و دیگر استحاله و اسلام بهتر و این نوع ترفندها خریداری نداشت. در این میان اتفاقات زیادی افتاد. طرح "رژیم چنج" آمد و رفت، حمله آمریکا به عراق اتفاق افتاد و امکان حمله نظامی به ایران مطرح شد، ۱۱ سپتامبر و جنگ افغانستان اتفاق افتاد، اروپای واحد نسبت به ایران مواضع متفاوتی گرفت. به خاتمی دور و نزدیک شدند و با نوه خمینی عکس گرفتند، فرخ نگهدار صحت مزاج آیت الله منتظری را دو ماه یکبار جویا میشد و به مردم گزارش میداد، همه اینها رخ داد ولی وقتی الان به فرایند همه اینها نگاه میکنید، وقتی از جزئیات فاصله میگیرید و از کمی دور تر به کل تصویر نگاه میکنید میبینید که در عمق و پشت همه اینها جریانی در حال حرکت است که همه این حوادث عکس العملی به آن بوده است: جریان اعتراضات بیوقه و رادیکال مردمی که کل این وضعیت را

باید از جامعه جمع شود، اینرا مردم میخواهند و مدتهاست که بلند شده اند که این وضع را عوض کنند. کم نیستند در دنیا رژیمهایی که مود پذیرش مردم نیستند. در اغلب کشورهای موسوم به جهان سوم مردم دولتشان را قبول ندارند، آنرا نمیخواهند و از آن متنفرند. و اگر احساس امنیت میکردند و میشد یک نظر پرسی مثلا در یک کشور آمریکای جنوبی کرد معلوم میشد که ۹۰ درصد مردم در ۹۰ درصد اوقات رژیمشان را نمیخواهند و از این دیکتاتوری نظامی و یا از آن رئیس جمهور و یا از آن شاه متنفرند. در ایران زمان شاه هم همینطور بود. تقریبا تمام تاریخ معاصر ایران همین وضعیت بوده است. اما وضعیت سیاسی امروز ایران متفاوت است. ما امروز از جنبش سرنگونی صحبت میکنیم، یعنی نه تنها روگردانی و تنفر مردم از رژیم را داریم، بلکه یک حرکت و تعرض اجتماعی بر این پایه شروع شده است. در زمان شاه در سالهای ۳۰ و بعد در انقلاب ۵۷ این حرکت را دیدیم. در زمان شاه جنبش سرنگونی که بعنوان مثال سه سال طول بکشد نداشتیم. انقلاب اواخر ۵۶ شروع شد و یکسال بعد به سرانجام رسید. ولی در تمام دوره شاه مردم از رژیم متنفر بودند. در ایران امروز این تنفر هست بعلاوه مردمی که مشخصا از دوره اول انتخاب خاتمی حرکت خود را علیه رژیم شروع کرده اند و شروع کرده اند که بگویند ما این رژیم را نمیخواهیم. این جنبش سرنگونی را حزب ما برسمیت شناخت به آن اسم و هویت داد پرچمدار و معرفی شد و آن زمانی که تمام اپوزیسیون، تمام آن نیروهائی که با شیرین عبادی دوباره مثل کش به مواضع اولیه شان برگشتند، همه این اپوزیسیون در آن دوره میگفت اصلاحات و زنده باد خاتمی و میگفت مردم خاتمی و اصلاحات را انتخاب کرده اند و زنده باد اسلام معتدل و لبخند به لب و خزعلاتی از این قبیل. ما ایستادیم و گفتیم اینطور نیست.

تقریبا هر سه ماه یکبار یک بر آمد و حرکت توده ای در ایران داریم. حالا یا کارگران اند، که در این دوره مبارزاتشان ابعاد وسیعتری یافته است، و یا معلمان اند و یا زنان و یا دانشجویان و هر بار به مناسبتی، یا ۸ مارس است یا سالگرد ۱۸ تیر و یا ۱۶ آذر، یا مساله خاصی مطرح میشود مثل حکم اعدام آغاچری و یا حکم سنگسار افسانه نوری. همیشه در جامعه دارد اتفاقی میافتد و اعتراضات مردم و جنبش سرنگونی در این مقاطع خود را نشان میدهد. اگر بین این اتفاقات و در این پیوندها خبری نبود آنوقت این جنبش میبایست مدتها قبل سرکوب میشد و تمام میشد. این جنبش و امرش زنده و جاری است. چرا؟ چون زندگی را به نحو غیر قابل تحمیلی به مردم تنگ کرده اند و مبارزه و اعتراض نیاز و جزء ضروری زندگی کسانی است که در قفس جمهوری اسلامی زندگی میکنند. مردم تسلیم نشده اند و میخواهند این قفس را درهم بشکنند. پایه های این جنبش بر میگرده به یک بحران عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی که در ادبیات حزب ما بارها طرح شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. زندان جمهوری اسلامی از طرف مردم ایران و در تمام سطوح، از جانب کارگران و زنان و جوانان، پذیرفته نیست. این وضعیت را مردم نمیخواهند و میخواهند تغییرش بدهند. زمینه اجتماعی جنبشی که هر از چندی بروزاتش را میبینیم این حقیقت است. جمهوری اسلامی با ابتدائی ترین نیازها و خواسته های یک زندگی انسانی مغایر است. جمهوری اسلامی نه جواب اقتصادی دارد و نه جواب اجتماعی و سیاسی. ایدئولوژی مذهب نه تنها بعنوان ربنای حکومتی بلکه بعنوان یک جریان فکری و عقیدتی، حتی اگر در دولت هم نباشد، دیگر برای مردم قابل پذیرش نیست. مردم از دخالت مذهب در زندگی اجتماعی و خصوصیشان متنفرند. مذهب

این نوشته بر مبنای سخنرانی ای تحت همین عنوان که حدود یک ماه قبل در کلن آلمان برگزار شد تنظیم شده است.

ما سالهاست که از جنبشی به اسم جنبش سرنگونی در ایران صحبت میکنیم. مستقل از اینکه انقلابی در آینده نزدیک در شرف وقوع باشد و یا نباشد، جنبش سرنگونی در ایران یک جنبش زنده و جاری است. این جنبش تاریخچه چندین ساله ای دارد و کسانی که با ادبیات حزب ما آشنا هستند میدانند که منظور ما از جنبش سرنگونی چیست و این جنبش دارای چه ویژگیها و چه مشخصاتی است. حتی میشود نقطه عطفهای این جنبش را نشان داد مثل ۱۸ تیر ۴ سال قبل، ۲۰ خرداد تا ۱۸ تیر امسال، و یا مبارزات دانشجویان و یا معلمان و یا کارگران. میشود نشان داد که این جنبش کجا رو آمده و کجا خود را نشان میدهد و کجا ظاهرا آرام است و خبری نیست. اما حتی وقتی هم که در سطح خبری نیست ما همچنان میتوانیم و حق داریم به یک جنبش عظیم اجتماعی بعنوان جنبش سرنگونی رجوع کنیم. این جنبش ظهورش در اینجا و آنجا بصورت اعتراض و آکسیون و تظاهرات کارگری و یا خیزش دانشجویی و معلمان و یا اعتراضات زنان و یا آکسیونهای عمومی و ابتکاری از جانب خود مردم نظیر آنچه در سنجند به دو مناسبت جشن کودکان و دفاع از حقوق زنان رخ داد و غیره خود را نشان میدهد. اما اینها فقط بروزات مشخص این جنبش است، وقتی ما از جنبش سرنگونی صحبت میکنیم به یک واقعیت پایه ای تری اشاره میکنیم، جنبشی که آرمان و اهداف خودش را دارد، فعالین و روابط و مناسبات خودش را دارد و همیشه در عمق در حال جریان است. اگر جنبش چنین شکلی نداشت آنوقت اعتراضات که هر چند وقت یکبار شاهد آنیم رخ نمیداد. اعتراضاتی که الان دیگر ادواری شده است و میشود گفت



اساس سوسیالیسم انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

منصور حکمت

انترناسیونال

هفتگی

بنیانگذار: منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: فاتح بهرامی

haftegi@yahoo.com

Fax: 0044-870 120 7768

۱۹۰  
ضمیمه

۲۸ آذر ۱۳۸۲

۱۹ دسامبر ۲۰۰۳

جمعه ها منتشر میشود

www.haftegi.com

دفتر مرکزی حزب

Tel: 0044-795-051-7465

Fax: 0044-870-135-1338

markazi@ukonline.co.uk

آزادی برابری حکومت کارگری

نمیخواهند! جنبش سرنگونی! جریان‌ها که همه بالائی‌ها از غرب تا جناح‌های رژیم و تا خرده شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون پرو رژیمی را به این حرکات واداشته است. از بوش و خامنه‌ای تا خاتمی و سروش‌ها و گنجی‌ها و تا آیت الله منتظری و فرخ نگهدار تا کشتگر و نوه خمینی و تا حزب توده و راه کارگر و سلطنت طلبان و غیره و این اواخر خانم شیرین عبادی که باز پشت سر خود همه شان را بخطر کرده است. آن جنبش عظیم سرنگونی طلبانه را، که همه اینها در مقابلش قرار گرفته بودند، ما پرچمش را بلند کردیم و به همه شناساندیم و گفتیم این جنبش است که همه شما را به رقص واداشته است و زمین را زیر پایتان داغ کرده است. مارکس میگوید در پارلمان که ویلون بزنند مردم در خیابان میرقصند. این گفته برای شرایط عادی درست است اما در ایران بحران زده مساله برعکس است. این بالائینها، نمایندگان پارلمان، هستند که به ساز مردم میرقصند. انکارش میکنند اما در زیر فشار آن و عوض میکنند و مانور میدهند. ما نماینده و سخنگوی این جنبش عظیم اعتراضی شدیم و گفتیم نمیکذاریم انکارش کنید، نمیکذاریم بگویدش یا - به کمک دو خرداد و خیل عظیم خرده شخصیت‌های "اپوزیسیون" طرفدار نظامتان - تحریف و مسخوش کنید و به دنباله هر حرکت خود تبدیلیش کنید. در برابر دو خرداد ایستادیم و رسوایش کردیم. نگذاشتیم جمهوری اسلامی را در خارج تشبیت کنند، در کنفرانس برلین ایستادیم و در ده‌ها مورد دیگری که رژیم سعی میکرد خودش را نزد دولتها و افکار عمومی غرب مطرح و تشبیت کند ایستادیم و رسوا و بی‌آبرویشان کردیم. در برابر دو خرداد اعلام کردیم که کل این رژیم را مردم نمیخوانند و شما آمده‌اید که رژیم را نگاهدارید. شما نیامده‌اید که اصلاح کنید. این رفرمیسم نیست، این جنبش اصلاحات نیست. این جنبش حفظ نظام است. این حرف معلوم شد، روشن شد، تشبیت شد، بعضی‌ها حتی فکر کردند از ابتدا خودشان این را میگفتند! خوب نمیخوانند حقانیت حزب ما را بپذیرند! در سیاست این چیزها پیش می‌آید! اما وقتی قضیه جایزه صلح به شیرین عبادی پیش آمد دیدیم همه شان دوباره مثل کش کوتاه در رفتند و به سر جای اولشان برگشتند. دوباره بحث اصلاحات و آشتی اسلام و حقوق بشر و غیره رو آمد. یکی گفت بانوی ایران زمین یکی گفت بانوی مسلمان، یکی گفت باعث سربلندی ایران است، یکی گفت سربلندی اسلام است، خانم شیرین

عبادی هم گفت هر دویس هستم دعوا نکنید! هم ایران است هم اسلام است! و همه کنار هم قرار گرفتند از مجاهد و رضا پهلوی تا نوه خمینی تا آقای رئیس‌دانا! همه آنهاهی که سر مساله کنفرانس برلین مقابل ما بخط شده بودند، و در کنفرانس برلین همین جایی بودند که امروز هستند، در این مدت عقب نشستند، بحران پیدا کردند، از خاتمی قطع امید کردند، کنگره گرفتند، سمینار گذاشتند، سلطنت طلبان جمهوریخواه شدند، مسلمانان آب قاطی اسلامشان کردند، ملیون کمی اسلامشان را غلیظ کردند، ظاهرا همه داشتند به سیاق خودشان از بن بست اصلاحات عبور میکردند. اما خانم شیرین عبادی که مطرح شد دیدیم آش همانست و کاسه همان. باز همه فیلیشان یاد هندوستان کرد و بیاد اصلاح اسلام و رژیم اسلامی افتادند. باز ما ماندیم و مردم در برابر این خیل خرد و ریزهای سیاسی! به صحنه سیاسی که نگاه میکنید می بینید باز ما نیمم و کارگران و زنان و جوانان، و بقیه بدنبال خانم شیرین عبادی روان شده‌اند. فکر میکردند نجات دهند شان ظهور کرده است اما دو هفته بیشتر طول نکشید که دیدند ناجی شان میگوید این جایزه مال آقای خاتمی است و بهترین مجلسی که تاکنون داشته ایم این بوده است و مجلس بعدی هم امیدوارم مثل این باشد! و حضرات دوباره گیج شدند. باز باید کنگره و سمینار بگذارند ببینند باید درصد اسلامشان را زیاد کنند یا ناسیونالیسمشان را. و باز معلوم شد که حزب یکدنده افراطی تیز زبانی که با کسی وحدت نمیکند و هیچکس را قبول ندارد درست میگفته است. و حق هم دارد که با شما وحدت نمیکند، فشار واقعیت شما را بچپ هول میدهد و بعد اروپای واحد یک مانور میدهد شما یکبار بر میگردید سر جای اولتان. و این فاصله بین موضع گیریه‌ها و پشیمانیها مدام کوتاه تر میشود. قضیه خاتمی دو انتخابات ریاست جمهوری طول کشید تا بفهمند که مثل اینکه نمیشود زیر عباي ایشان رفت اما حالا عرض سه هفته فهمیدند که زیر چادر خانم عبادی هم نمیشود رفت. حزب ما سر جای خودش ایستاده است و مردم را پیشاپیش به راه و جهت درست فرا میخواند.

جنبش سرنگونی مدام در حرکت است و قدرتمند است و دلیل اینکه یک نفر از ایران جایزه صلح نوبل میگیرد در عکس العمل به این جنبش است. دلیل دو بال نظام هم همین جنبش است و دلیل رژیم چنچ

آمریکا و منصور شدنش از آن هم همینطور. این جنبش به سیاست در ایران شکل میدهد. و حزب ما مدتهاست که معرف و پرچمدار و نماینده و رهبر این جنبش است. رهبری؟ این ممکن است به عیان بر همه معلوم نباشد ولی تا آنجا که در یک جامعه اختناق زده ممکن است نفوذ و پیشاهنگی حزب ما را در مبارزات مردم میشود دید. کسی که شعار آزادی و برابری را بر سریند دانشجویان در مبارزه علیه اعدام میبینند، وقتی فستیوال کودکان سندرچا میبینند، وقتی همایش علیه خشونت بر زنان را در همین سندرچا میبینند، وقتی اعتراضات معلمان را میبینند و اجتماعات ۱۸ مارس را میبینند آنوقت مشکل بتواند حضور و نفوذ حزب ما را منکر شود. کافیس کسی غرض و مرضی با کمونیسم و حزب ما نداشته باشد و امرش واقعا آزادی و برابری باشد تا ببینند شعار آزادی و برابری را حزب ما بمان مردم برده است، تا نقش حزب را در منزوی کردن دو خرداد برسمیت بشناسد و به پیشتازی حزب در برخورد به این موانع و ایستگاههایی که بر سر راه مردم میگذارند پی ببرد. ما مثل بولدوز راه انقلاب را داریم هموار میکنیم و بجلو میرویم و این بر هر که چشم بصیرت داشته باشد کاملا عیان است.

### چشم انداز انقلاب

ممکن است بگوئید خب، جنبش سرنگونی را ما میشناختیم و خیلی ممنون که آنرا بازبینی کردید ولی انقلاب چه؟ چه چیزی تغییر کرده؟ چرا تاکنون به این انقلاب نمیگفتید؟ چه شده است که امروز از چشم انداز انقلاب صحبت میکنید؟ به نظر من از اعتراضات دانشجویی علیه اعدام آغاچری حدود یکسال قبل از آنموقع روشن بود که جنبش سرنگونی دارد با حرف و هويت خودش بمیدان می‌آید. مردم توازن قوا را بطور غریزی میشناسند و در حرکات اعتراضیشان در نظر میگیرند. میدانند چقدر میتوانند پیش بروند و کجا باید تامل کنند و غیره. این نوع مانورها در خود نشان نمیدهد آرمان و هدف مردم چیست، این خصلت جنبش را معرفی نمیکند چون امکان گرانی اساس آنست. اینکه مردم تا چه حد آرمانها و خواستههای واقعی خود را بیان میکنند به تناسب قوا مربوط میشود و شعارها و خواستههای نگفته و ابراز نشده را باید از پشت این تناسب قوا و امکان گرانی‌ها دریافت. جنبش سرنگونی با رای دادن به خاتمی در انتخابات اول شروع شد. آنموقع ما گفتیم که این رای به خاتمی نیست این

رای منفی به کل نظام است. آنموقع توازن قوا اجازه نمیداد که مردم این "نه" خود به کل نظام را طور دیگری بیان کنند. مردم در آن فضا باید راهی پیدا میکردند تا مخالفت خودشان را ابراز کنند. و رای به خاتمی تنها قالبی بود که میتوانستند اعتراض کنند. و بعد دفتر تحکیم وحدت و دو خرداد را دیدیم. دو خرداد یک بخشش به خیابان آمد و بخش دیگری به پارلمان رفت. بخش خیابانی بخش میخواست مردم را بدنبال بخش پارلمانی بکشد ولی حتی همان دانشجویانی که بدنبال دو خرداد حرکت میکردند برای بخش اعظمشان این فقط یک محمل و اهم و منفذی بود برای آنکه اعتراضشان را بیان کنند. اتفاقی که در جریان اعتراضات دانشجویی سال گذشته بر سر اعدام آغاچری افتاد این بود که این محمل کنار رفت. دو دلیل داشت. یکی اینکه مردم رادیکالتر و روشن تر شده بودند و دیگر هیچ توهمی نداشتند، دوم اینکه رژیم ضعیف تر شده بود و مردم دیگر احتیاجی به محمل و پوششی در مبارزه شان نداشتند. از همان ۱۶ آذر سال قبل روشن شد که نه اپوزیسیون راست و نه دو خرداد هیچکدام پایگاهی در میان مردم و جوانان ندارند و لاقفل در جنبش دانشجویی کاملا منزوی هستند. همان موقع معلوم بود و حتی روزنامه های خود رژیم هم اذعان کردند که چه در میان دانشجویان نفوذ وسیعی دارد و چه هم یعنی حزب ما. حتی دست اندرکاران رژیم بیاد کنفرانس برلین افتادند و دانشجویان را از آشوبگران برلین بر حذر داشتند! این زمانی بود که آزادی برابری بر پیشانی دانشجویان نقش بست. از همان موقع کسی که کمی در تحولات عمیق میشد می فهمید که جنبش سرنگونی به چپ چرخیده است. دیگر محمل نمیخواهد، چوبدستی هایش را کنار گذاشته است و روی پای خودش ایستاده است و با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی بمیدان آمده است. و همین طور شعارهای دیگری نظیر لغو مجازات اعدام و آزادی های بی قید و شرط که باز رد پای حزب ما در طرح و اشاعه این شعارها کاملا عیان است. و خیلی از شعارهای دیگری که بخصوص در مبارزات زنان مطرح شد و باز مهر حزب ما را بر خود داشت.

این جنبش از آن مقطع، از حدود یکسال پیش شروع کرد که به اسم خودش حرف بزند. و این به نظر من یعنی طلیعه انقلاب. این یعنی اینکه نه تنها مردم نمیخواهند بلکه رژیم هم نمیتواند کنترل و سرکوب کند. وقتی جنبش سرنگونی ای داشته باشید که خودش را معرفی میکنند، نه در

محافل مخفی بلکه علنا و در خیابانها خودش را معرفی میکند، نه تنها برای یکرز و دو روز بلکه در ۱۸ تیر امسال برای نزدیک به یک ماه اعتراضاتش را با مرگ به جمهوری اسلامی ادامه میدهد آنهاهم نه تنها در تهران بلکه تقریبا در تمام شهرهای اصلی ایران میباید در خیابان و میگوید رژیم باید برود، این یک رابطه جدیدی بین مردم و رژیم برقرار میکند. این مثل ماده ایست که مولکولها و اتمهایش در مدارهای دیگری شروع بچرخیدن میکنند، مثل آبی که به غلیبان میافتد، جوشش شروع شده است نمیتوانید منجمدش کنید، نمیتوانید نگهش دارید، دو راه دارید: یا باید بگویدش، یعنی باید مردم را شکست بدیید و بخانه بفرستید، و یا باید کنار بروید. راه سومی و معادله سومی بین مردم و رژیم دیگر نمیتواند برقرار شود. تا وقتی چوبدستی دوخرداد حتی بعنوان محمل در دست مردم بود رهبران و طلایه داران و کاربدستان آن جناح که مردم پوشش مبارزه شان کرده بودند میتوانست امیدوار باشد که مبارزه مردم را مهار بزند. بین راه سر جنبش را کج کند، روی توهماتش حساب کند و به بیراهه بکشانند. و هر جا خواست بگوید ایست! تمام شد پیروز شدیم. مجلس را گرفتیم تمام شد. قوه مجریه را گرفتیم تمام شد. اما الان دیگر بقول خودشان مردم از خاتمی عبور کرده اند. از این نوع اصلاح طلبی عبور کرده اند. انقلابی در چشم انداز است، به این معنا که مناسبات تازه ای بین مردم و رژیم بوجود آمده که قابل برگشت به قبل از تحولات یکسال اخیر - مشخصا تحولات ۱۶ آذر سال قبل و تیرماه امسال - نیست. یا باید رژیم بگوید و یا باید برود. این معادله ایست که برقرار شده است. اینکه انقلاب بالفعل کی به خیابانها میاید یا دقت قابل پیش بینی نیست اما همه می بینند که یک جنبش انقلابی برای سرنگونی در حال جریان است. تا زمانی که امثال دفتر تحکیم وحدت - هر چند بخاطر محمل و پوششی که ایجاد میکرد - در اعتراضات نقش موثر داشت، یک جنبش رادیکال و انقلابی آشکار و صریح نداشتیم، اما امروز یک جنبش انقلابی با شعار علنا و صریحا اعلام شده مرگ بر جمهوری اسلامی حضور خودش را اعلام کرده است. آن بازیها و امکان گرانی‌ها و بعضا توهمها تمام شد. استقبال از شیرین عبادی را دیدیم. آن اندازه ای که مردم به بهانه مسابقه فوتبال به خیابانها میریختند به استقبال خانم عبادی نرفتند. چرا؟ چون فوراً بر همه معلوم شد ایشان دوباره میخواهد پرچم کهنه دو خرداد را بلند کند. کسی بایشان دیگر

بعنوان يك امکان و منفذ اعتراض نیز نگاه نمیکند. جنبش سرنگونی دیگر باس خودش حرف میزند و نیازی به این نوع محلها و بهانه ها ندارد. این يك جنبش انقلابی است. ما به تقسیم بندیهای سنتی شرایط انقلابی و بحران انقلابی و اعتلای انقلابی و غیره کاری نداریم. ما از مقولات صحبت نمیکنیم، ما بطور مشخص و بدلیل روشنی که گفته شد از يك جنبش انقلابی برای سرنگونی رژیم صحبت میکنیم. این يك واقعیت عینی و قابل مشاهده است و میتوان آنرا به هر ناظر سیاسی که بخواهد واقعیات را ببیند نشان داد. جنبش بجلو آمده و نسبت به یکسال قبل فرق کیفی ای کرده است، برای ما سؤال اینست که این ارتقای جنبش سرنگونی چه تاثیری بر شرایط عمومی سیاسی در ایران میگذارد.

### “رفرمیسم” در مقابل جنبش سرنگونی

بگذارید از این سؤال شروع کنم. بارها از ما پرسیده اند آیا شما با رفرم مخالفید؟ با رفرمیستها مخالفید؟ خانم عبادی رفرمیست است، میخواهد در چهارچوب همین نظام وضع مردم بهتر شود، شما با این مخالفید؟ آقای خاتمی هم میخواست در چارچوب نظام يك کمی آزادی ها بیشتر شود، بالاخره يك کمی بهتر از این است، چرا مخالفید؟ جواب ما چیست؟ جواب ما اینست که نه، ما با رفرم مخالف نیستیم. ما حزبی هستیم که خودمان برای حتی يك میلیمتر رفرم مبارزه میکنیم، به استناد برنامه مان و به استناد بیش از دو دهه عملکردمان. چرا رفرمهای نوع عبادی و خاتمی را قبول نداریم؟ بخاطر اینکه اسم رفرمیست از سر اینها زیاد است. وقتی شما در شرایط آرام سیاسی، در زیر اختناق که جنبش اعتراضی و سرنگونی طلبی در کار نیست، رفرم میخواهید آنوقت يك قدم جلو هستید. چیزی را برای مردم میخواهید که خودشان نمیتوانند برایش مبارزه کنند. ولی وقتی جنبش سرنگونی ای هست که صد میخواهد و شما میگوئید بیست پس است دیگر بشما نمیگویند رفرمیست، به شما میگویند ارتجاعی. شما دارید انقلاب را عقب میکشید، مردم را جلو نمیبرید. اگر در شرایط آرام و مختنق، مثل زمان جنگ ایران و عراق يك صدم نامه های سرگشاده به ولی فقیه را منتظری و یا شریعتمداری و همه این نوع نامه نگاران امروزی، مینوشتنند و یا امثال گنجی و رئیس دانا و سروش و فرخ نگهدار يك دهم اعتراضات امروزیشان را میکردند مردم باید

است، و بطور خود انگیزه حرکتی در خیابانها باشد و نباشد امر و آرمان خودش را دنبال میکنند. جریان دو خردادی و ملحقاش هیچ ربطی به اصلاح طلبی و رفرم ندارد، جزء مکرمل ارتجاع و بقول خودشان یکی از دویال نظام است. مکرمل سرکوب و اختناق است و مردم اگر حب رفرم این حضرات را قورت بدهند و بخانه هایشان بروند وای بحالشان. چون نه تنها جامعه را برمیگردانند به اختناق سیاه بعد از ۳۰ خرداد، بلکه دمار از روزگار هر کس هم که در این دوره جرات کرده بگوید بالای چشم ولایت فقیه ابروست در می آورند. این رسم همه دیکتاتورهای جان بدر برده از انقلاب است. همه دیکتاتورهای که در برابر يك انقلاب سلیم النفس و اصلاح طلب میشوند، کارگزاران خودشان را میگیرند و به زندان میاندازند و صدها قول و وعده وعید بمرم میدهند، مبارزه که فرو خوابید، انقلاب را که بشکست کشاندند میآیند و مثل پینوشه هزار هزار از دم تیغ میگذرانند. در ایران امروز اگر مردم حب دو خرداد را قورت میدادند و بخانه میرفتند، حمام خون بپا میشد. اگر مردم را بخانه بفرستند، صدها باطبی پیدا میکنند و به زندان میاندازند و هر که را هم که امروز در زندان است اعدام میکنند. این خاصیت رفرمیسم دوران انقلاب است. و حزب انقلابی، رهبر انقلاب کسی است که همین واقعیات را بمرم بگوید. در مقابل این رفرمیسم بایستد و رسوایش کند حتی اگر توده مردم متوهم باشند و نخواهند پذیرند و یا بخواهند بعنوان محمل و پوشش از آن استفاده کنند. حزب انقلابی وظیفه دارد به مردم بگوید به چنین محملهایی متوسل نشوید، دستتان قطع میشود، مسموم میشوید. و اگر موفق شوند که آرامتان کنند و بخانه تان بفرستند، نابود شده اید. انقلابی شکست خورده را نمیگذارند مثل یعقوب لیث پرود و با نان و پیازش بسازد! همین “رفرمیستها” دمار از روزگار انقلابیون در خواهند آورد. ما این نوع رفرمیسم را شناختیم و گفتیم این بازتاب جنبش سرنگونی است و ذره ای اصلاح طلبی در آن نیست و میخواهد جنبش مردم را به عقب بکشد. وقتی کنفرانس برلین را بر سر این نوع رفرمیستها خراب کردیم مردم برایمان کف زدند و دو خردادی ها خارج حکومت کف بدهان آوردند.

### “سرنگونی طلبی” در مقابل انقلاب

اما امروز این دوره تقابل با اصلاح طلبی را میشود گفت پشت سر

گذاشته ایم و وارد مرحله پیشرفته تری شده ایم. خصوصیات این دوره جدید چیست؟ ببینید ما “رفرمیسم” را برای مقابله با سرنگونی طلبی داشتیم. امروز “سرنگونی طلبی” در مقابل انقلاب همین حالت را پیدا میکند. یعنی کم کم میبینیم خیلی از رفرمیستهای سابق سرنگونی طلب میشوند. یادتان است بختیار و بازگان و کلا جنبش “شاه سلطنت کند نه حکومت” در انقلاب ۵۷ سرنگونی طلب شدند؟ ازهارای و خسرو داد منتقد ارتش شاهنشاهی شدند؟ آقای بنی احمد یکشنبه نماینده “معترض” مجلس شاه شد؟ باز داریم به همان شرایط نزدیک میشویم. آقای گنجی حالا دولت سکولار میخواهد. آیت الله منتظری روبروز آتشش علیه ولی فقیه تندتر میشود و نوه خمینی هم حالا سرنگونی طلب شده. رضا پهلوی هم سرنگونی طلب شده و اکثریت هم شاخه چپ متمایل به سرنگونی پیدا کرده! سناتورهای آمریکایی هم از “رژیم چنج” دم میزنند! مردم میگویند: میبخشید، دیگر دیر شده است! این دیگر مهم نیست که شما دشمن دشمن من هستید، از ترس من دشمن دشمن منید! مهم اینست که دوست من باشید. من دشمن را انداخته ام در تنگنا و شمائی که تا دیروز تیغ همین رژیم را تیز میکردید و مستقیم و غیر مستقیم میخواستید سرپا بماند حالا همه پریده اید وسط سهم خودتان را میخواهید؟ نه قربان، شما در صف مردم نیستید به جبهه مقابل مردم متعلقید. سرجای خودتان بایستید و بمرم جواب پس بدهید، ما اعدام در برنامه مان نداریم، ولی قرار هم نیست هرکس را با دوست خودمان اشتباه بگیریم. در دوره انقلاب سرنگونی طلبی مد میشود و بالائی ها شروع میکنند از رژیم فاصله گرفتن و سرنگونی طلب شدن. نه فقط بخاطر عافیت جوئی و فرصت طلبیشان. اگر فقط مساله این بود اهمیت زیادی نداشت. بلکه با این نیت که باز بعنوان ستون پنجم عمل کنند، جلوی کوبندگی و قاطعیت انقلاب را بگیرند و هر اندازه میتوانند نظام سابق را از چنگ انقلاب نجات بدهند. این نوع سرنگونی طلبی هم مانند آن نوع اصلاحات در برابر انقلاب و برای خنثی کردن آن ضرورت وجودی پیدا کرده است. دست راست رژیم علیه دست چپ بلند میشود و دست چپش علیه دست راستش. این قاعده انقلاب است. اگر زلزله را از پیش لرزه هایش میشناسند، انقلاب را هم از این نوع پیش لرزه ها در میان بالائی ها میشود پیش بینی کرد. يك نشانه اینک طوفانی در راه است لرزش برگها بر سر شاخه درختهای بلند است.

وقتی امثال گنجی و نوه خمینی سرنگونی طلب میشوند این پیش از آنکه چیزی درباره خود این حضرات بگوید، خبر از انقلاب عظیمی میدهد که در راه است. امثال گنجی و حجازیان و سروش و غیره خودشان این رژیم را ساخته اند، اگر زمین زیر پایشان داغ نمیشد به رفرم و سکولاریسم و برکناری فقیه کاری نداشتند. اینهم يك خاصیت دوره جدید، دوره یکسال اخیر است که از این نوع سرنگونی طلبیها تعدادشان زیاد میشود. ما از این نوع سرنگونی طلبیها بیشتر هم خواهیم داشت و باز کار ما اینست که به مردم هشدار بدهیم و بگویم دیگر شاخص اینست که دوست انقلاب کیست، سؤال اینست که چه کسی اعتراض مردم را نمایندگی میکند و اعتراضش را صفا مردم میگویند فقیه باید برود اسلام امروزی تر بجایش بیاید. این حرف مردم نیست. کل این نظام باید سرنگون بشود و خیلی از این سرنگونی طلبان اجباری جزئی از همین سیستم و نظامند. شاخص اینست که دوستان مردم کیانند. در شرایطی که ماده در حال غلیان است قوانین دوره انجماد دیگر صادق نیست. اگر کسی سه سال قبل سرنگونی طلب بود، امروز با استقبالش میرفتیم. ولی وقتی از ترس مردم از رژیم فاصله میگیرید، آنچه شما را به تقلا واداشته حرکت پیشرو مردم است و نه ارتجاع حاکم. و هنوز اگر ورق برگردد و جنبش مردم را در هم بکوبند همین حضرات سرنگونی طلب دوباره به آنطرف جوی میپرند و با آغوش باز تحویلشان خواهند گرفت. اگر مردم آرام کنند همه به آغوش مام نظامشان برمیگردند و شمشیرها را از رو میبندند. همان حالتی که رفرم و اصلاح طلبی در دوره جنبش سرنگونی داشت امروز سرنگونی طلبی نسبت به انقلاب آن حالت را پیدا کرده است. و ما شاخصمان اینست که دوستان انقلاب چه کسانی هستند، چه کسانی به انقلاب کمک میکنند و چه کسانی امرشان و اعتراضشان اعتراض مردم است. دشمن دشمن من دوست من نیست دیگر، دوست من دوست من است. مارکس میگوید وقتی انقلابی شروع میشود جامعه به چپ می چرخد باین معنی که هر حزب و نیروئی به چپ خودش متمایل و متکی میشود و سعی میکند مواضعی شبیه به او بگیرد. اما آن نیروی چپ افراطی که وقتی هم اعتراض و انقلابی نبود بر سر مواضع امروزش ایستاده بوده است، آن نیروست که میتواند رهبر و ستون

انقلاب بشود. حزب ما امروز چنین موقعیتی دارد. وقتی به خانم شیرین عبادی جایزه صلح دادند، صبح همانروز رسانه‌ها و رادیو تلویزیونها اقبلا به ده نفر از رفقای ما در کشورهای مختلف زنگ زدند که نظر حزب را جویا شوند. حتی رادیو تلویزیونهای رسمی و دولتی. برای آنکه تایید و یا مخالفت حزب ما برای آنها اهمیت دارد. و رادیو تلویزیونهای اپوزیسیون ایرانی در خارج هم که روزهای اول خانم عبادی و جایزه اش را تا عرش اعلا بردند امروز نسیدانند چطور آن شور و شغفهای اولیه را رفع و رجوع بکنند و به شونداگانشان که نقطه نظرانی شبیه آنچه حزب ما از همان روز اول گفت را در مقابلشان میگذارند چه جوابی بدهند. دوره دوره انقلابست و اینها هم از همان نوع ویژگیهایی است که مارکس برای دوره های انقلابی بر میشمرد. چه افراطی خواه ناخواه در مرکز سیاست قرار میگیرد. دیگر چه شاخص است، حزب ما شاخص است. طوفانی دارد شروع میشود که قبل از همه عناصر سیاسی اپوزیسیون دو خردادی قربانیش هستند. طوفانی شروع میشود که همه چیز را بهم میریزد، نیروهای سیاسی را به چپ و راست خم میکند و میچرخاند و بزمین میزند و بلند میکند تا بالاخره کل رژیم و نظام را از جا بکند. در این میان اگر کسی به ما متکی شود که استوار ایستاده ایم راه نجاتی برایش هست. همه این اصلاح طلبان و سرنگونی طلبان زیر فشار انقلاب را باد با خود خواهد برد.

### اپوزیسیون راست

تیترا این سخنرانی راست، چپ و انقلاب ایران است. چرا باید راجع به راست هم حرف زد؟ مگر راست همان ارتجاع حاکم نیست که براندازیش هدف انقلاب است؟ این یک حالت کلاسیک است اما در مورد جمهوری اسلامی مساله فرق میکنند. این ویژگی رژیم جمهوری اسلامی است که برای در هم کوبیدن انقلاب ۵۷ روی کار آورده شد و قادر به راه اندازی سرمایه و تولید سرمایه داری در ایران نبود. نماینده کلاسیک سرمایه داری ایران نبود و بهمین دلیل هم از همان روز اول راست پرو سلطنت به لس آنجلس رفت و یک نیروی اپوزیسیون جمهوری اسلامی شد. یک ویژگی این اپوزیسیون راست اینست که آلترناتیو اقتصادی واقعی برای جامعه ایران دارد. میتواند اقتصاد ایران را در چارچوب سرمایه داری راه بیاندازد و بهتر از رژیم فعلی اداره کند. میتواند در اقتصاد جهانی ادغام شود. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به او

قرض میدهند، و اینها هم سیاستهای اقتصادی مود نظر این ارگانها را پیاده میکنند و یک بهشت کار ارزان و کارگر خاموش نظیر دوره شاه سابق در ایران سازمان میدهند. اپوزیسیون راست به این معنی آلترناتیو ممکن است ولی در عین حال سناریو و شیوه خودش را هم برای بقدرت رسیدن دارد. راه و شیوه او کودتا و اشکال دیگر خزیدن بقدرت از بالای سر مردم است. با شروع جنبش سرنگونی تراژدی اپوزیسیون راست هم شروع شد چون جنبش رادیکال مردم این افق دست بدست شدن قدرت از بالا را کور میکرد. امروز که ما دیگر با یک جنبش انقلابی روبروئیم اپوزیسیون راست کاملاً خود را بی افق و مستاصل می بیند. راهی که راست برای بقدرت رسیدن دارد را خودش با هزار زبان بیان کرده است: نافرمانی مدنی، رفراندوم، رژیم چنچ، کودتا. همین امروز در یکی از کانالهای تلویزیونی سلطنت طلبان یکی میگفت "مردم ایران اهل دعوا و خشونت نیستند، یک راه فقط وجود دارد آنهم اینکه آمریکا بیاید و سه تا موشک بزند یکی به خانه خامنه ای، یکی به خانه خاتمی و یکی هم بخانه هاشمی رفسنجانی! ما از آمریکا میخواهیم این کار را بکند! و بعد هم اضافه کرد که "گرچه بمبهای آمریکا دقیق است ولی ممکن است تعدادی هم تلفات بدهیم که آنهم بهانی است که باید داد!" گرچه این گوینده ممکن است آدم زیاد مهمی در طیف سلطنت طلبان نباشد، اما چنین نظرانی بخوبی استراتژی راست برای بقدرت رسیدن را بیان میکنند. میخوانند با نوعی دخالت آمریکا و کودتا و بند و بستى از بالا بقدرت برسند. وقتی انقلاب موتورش راه میافتد، و شروع به حرکت میکند این افق کور میشود، شانسنش را از دست میدهد. اگر یادتان باشد در مقطع حمله آمریکا به عراق اپوزیسیون راست به شوق آمده بود و بره کشانش بود، فعال شدند. صف کشیدند که از آمریکا بودجه های چند میلیونی بگیرند. گفتند بعد از عراق نوبت ایران است، همه شان فکر میکردند چلبی ایران میشوند، اما امروز عراق به هیچ جا نرسیده است، آمریکا، به نظر من اساساً در هراس از جنبش مردم و چنچش را پس گرفته است و روسیاهی به سلطنت طلبان عزیز ما مانده است! اپوزیسیون راست آلترناتیو اقتصادی دارد، ولی در شرایط انقلابی در برابر انقلاب قرار میگیرد، ضد انقلاب است و این را با هزار زبان میگوید. مدتهاست از تلویزیونهایشان میگویند انقلاب انسانی نیست، متهمانه نیست، به

میکردند. در دوره ای حزب توده بستر اصلی بود. و چپ ایران در آن دوره یعنی حزب توده، فرصت تاریخیش را داشت، ده ها هزار نفر را داشت، اما چون کمونیسم رادیکال نبود فرصتش را از دست داد و کنار رفت. و اهداف و آمال یک نسلی را بزیر خاک برد. بعد از انقلاب ۵۷ اساساً فدائی مظهر چپ شد. صدها هزار نفر را بخوابانها آورد و باز چون جنبش چپ کارگری نبود باخت و تمام شد و هزاران نفر را نا امید کرد.

این نیروها فرصت را از دست دادند. تمام شدند. و امروز به گذشته متعلقند. و این ما بودیم که نگذاشتیم این شکست بحساب کمونیسم نوشته شود، به حساب طبقه کارگر نوشته شود، به حساب سوسیالیسم نوشته شود. پرونده های چپهای نسل گذشته را رو کردیم برای آنکه این نسل بتواند چپ خودش را داشته باشد. و نتوانند شکست نسلهای گذشته را با اسم شکست نسل امروز بنویسند. این موقعیت اجتماعی کمونیسم کارگری است و امروز نوبت ماست. امروز دوره فدائی نیست، دوره حزب توده نیست. ما محبوب و مطرح نشدیم چون قهرمانانمان از زندان بیرون آمدند و یا چون شوروی سرخ پشت سرمان بود، ما اجتماعی شدیم بخاطر برنامه مان بخاطر سیاستهایمان بخاطر اهدافمان بخاطر اینکه جنبش سرنگونی را نمایندگی میکنیم. این انقلاب انقلابی نیست که فقط نسل امروز با آن تعیین تکلیف میکنند. درست است، جمعیت ایران جوان است و این نسل بلند شده است که جامعه را زیر و رو کند و آزاد و رها شود ولی با اینکارش دارد حساب مادران و پدران و پدریزگانش را صاف میکند. آنها که در انقلاب مشروطه بلند شدند با ایده های مثل عدالت و آموزش و مدرنیسم و سکولاریسم، و زدنشان و بخاکشان انداختند و کسانی که بلند شدند در دهه سی برای اینکه شاه را بیاندازند و آزاد و رها شوند، و بخاک افتادند، امروز این نسل این شانسن را دارد که پرچم پیروزی را برای همه بلند کند. کارگر ایران با اصلاحات ارضی پا به صحنه گذاشت و با انقلاب ۵۷ حزب او، حزب کمونیست کارگری عروج کرد، این حزب حزب دیگری است و این انقلاب انقلاب دیگری است. نسل امروز ما شکست نخورده است ما تاریخ شکست نخوردگان را ساختیم و میرویم که تاریخ پیروزمندان را بسازیم.\*

**مرگ بر جمهوری اسلامی!**  
**زنده باد جمهوری سوسیالیستی!**

قرائت دیگری از قرآن و در همانروز استقبالش مردم در خیابانها میگویند آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشهد! کدام قرائت دیگر؟! این جامعه میخواهد اسلام را جمع کند، میخواهد اسلام بعنوان یک نیروی اجتماعی وجود نداشته باشد و نه فقط از دولت جدا باشد بلکه مذهب از جامعه، از زندگی خصوصیش و از زندگی عمومیش، از مدرسه اش و از خیابانش و از اداره اش و از اتوبوسهایش و از فروشگاههایش برچیده شود. ضد مذهب تر و سکولار تر از مردم ایران ما جامعه ای در دنیا نداریم. این یک واقعیت عینی است و اگر میشد آزادانه نظر سنجی کرد معلوم میشد که در هیچ جای دنیا تنفر از مذهب اینقدر وسیع نیست. به این معنی جامعه ایران چپ است و هر قدر بیشتر به طرف چپ میچرخد به همان اندازه آلترناتیوهای غیر چپ از معادلات سیاسی بیرون میبرند و به همان اندازه حزب ما، که آن زمان که جنبش سرنگونی هم هنوز شکل نگرفته بود منتهی الیه چپ جامعه قرار داشت و پرچم خواستها و اهداف و نیازهای مردم را بلند کرده بود، به همان اندازه چنین حزبی بیشتر مطرح میشود و در محور سیاست قرار میگیرد. این یک معنای نیروی چپ در جامعه است. و اما به معنی احزاب و نیروهای سیاسی باید گفت یک فرق اساسی این دوره از مبارزات مردم با دوره های قبل آنست که ما امروز حزب کمونیست کارگری را در صحنه داریم. این حزب امروز بستر اصلی حرکت چپ است. و چپ ایران یا این حزب تداعی نمایندگی میشود. خارج از اراده و خواست هر کسی. و مستقل از اینکه با این حزب مخالف باشید و یا موافق. وقتی میگویند کمونیستها ما را میگویند. هرکس بخواهد چپ را بزند به حزب ما حمله میکند. این را رژیم هم میدانند و دو خردادی ها هم میدانند و آمریکا و غرب هم میدانند. اینها میدانند برای زدن چپ باید به حزب کمونیست کارگری ایران حمله کنند. چون ما شاخص چپ هستیم. از آنطرف هر کس چپ و خواهان تغییرات رادیکال است فقط این حزب را دارد. مردم، جوانان، کارگران، و زنانی که میخوانند آزاد شوند فقط این حزب را دارند. چنین دوره هایی را قبلاً هم در تاریخ ایران داشته ایم. در دوره های قبلی احزاب چپ غیر کارگری که ما داشتند که کل چپ را نمایندگی

### چپ و موقعیت حزب ما

اجازه بدهید درباره چپ هم صحبت کنم. چپ را هم به چند معنا میشود توضیح داد. چپ به معنای اجتماعیش اینست که جنبش مردم به چپ سوق یافته است. نه به این معنا که مردم شروع کرده اند بخواندن مارکس و لنین، بلکه به این معنی که از نظر خواستهایشان و اهدافشان، سیستمی که نمیخواهند، از این نقطه نظرات جامعه چپ است. از زنان تا جوانان تا دانشجویان و کارگران. در دانشگاهها دیگر برای دفتر تحکیم وحدت تره خرد نیستند. خاتمی را که خیلی وقت است دارند به ریشش میخندند. خانم عبادی میگوید